

کنشهای اجتماعی مترفین از منظر قرآن

رسول رستم‌خانی* - امیر محسنی**

چکیده

نوشتار حاضر تلاشی است در راستای تحلیل کنش‌های اجتماعی از منظر قرآن کریم. بحث مترفین یکی از مباحث مهم قرآنی و جامعه‌شناسی می‌باشد. حل مسأله فوق، ثمرات علمی و عملی مهمی را در پی دارد. این نوشتار به ویژگی‌های مترفین در علم قرآن و ابزارهای تبلیغاتی مترفین پرداخته است. روش این نوشتار، اسنادی و تحلیلی است، یعنی ویژگی‌های فردی و اجتماعی مترفین را جمع‌آوری کرده، سپس ابزارهای تبلیغاتی آنها را ذکر کرده و در آخر به پیامدهای مترفین پرداخته است. این موضوع را از دو حیث می‌توان بررسی کرد: ۱. مترفین از منظر فردی، ۲. مترفین از منظر اجتماعی. مترفین را می‌توان از مفاهیمی دانست که تأثیر بسزایی در اجتماع دارد، از این حیث که اگر جلوی آنان گرفته نشود، جامعه رو به اضمحلال می‌رود. در این مقاله، ابتدا موضوع بحث به‌طور دقیق از لحاظ لغوی و اصطلاحی بررسی شده، سپس بعد از ذکر ویژگی‌های مترفین، به پیامدهای اتراف پرداخته شده و ابزارهای تبلیغاتی مترفین از جمله تکذیب، تهمت، اتهام و قدرت‌طلبی مورد بررسی قرار گرفته و در نهایت، با تبیین پیامدهای اتراف، به عاقبت مترفین پرداخته شده است.

کلیدواژه

مترفین، ویژگی‌های مترفین، اجتماع، قرآن.

مقدمه

قرآن کریم سرشار از بیانات و دستور العمل های عینی و همیشگی است که وابسته به گذشته نبوده، بلکه فراتر از زمان و مکان می باشد. یکی از مهم ترین دغدغه های جوامع امروز، بررسی کنش های اجتماعی مترفین (مرفهین بی درد جامعه) است؛ زیرا معیار پیشرفت و کمال حقیقی یک جامعه، سبک صحیح و سالم زندگی است. ویژگی یک جامعه ایده آل عبارت است از: پیشرفت در مباحث اقتصادی، نظامی، سیاسی و فرهنگی. اما قدرت، سیاست و ثروت بدون اخلاق می تواند باعث نابودی یک جامعه شود. از این رو، اهمیت بحث اخلاق در جامعه روشن است.

بدون شک، برای اصلاح کل باید به اصلاح جزء پرداخت. جامعه از لحاظ ثروت به طبقات مختلفی تقسیم می شود، و از سوی دیگر، یکی از مشکلات اخلاقی و روانی جامعه وجود این اختلاف طبقاتی است. خداوند برای رشد و تکامل انسان، پیامبرانی را برانگیخت تا سهل الوصول ترین راه را برای رسیدن به سعادت دایمی به آنان نشان دهند. اما عده ای به دلیل گرفتار شدن در دنیای مادی، وعده های راست آنان را تصدیق نکردند. بنابراین، برای اصلاح اخلاقی جامعه و سوق دادن آن به سمت یک جامعه ایده آل، باید دنبال متد و راهکاری باشیم که جلوی مترفین جامعه را بگیرد. واضح است که قرآن و روایات بهترین متد و راه کار را برای مقابله با این گروه معرفی کرده است. در منظر قرآن کریم، عمده ترین گروهی که با پیامبران به مخالفت برخاستند، مترفین جامعه بودند. در نتیجه، این مطلب جای بررسی دارد که کنش های اجتماعی مترفین از منظر قرآن چیست؟ کنش های اجتماعی مترفین می تواند از منظر روایی، جامعه شناختی، روان شناختی، فقهی و اخلاقی نیز بررسی شود. اما ما در این نوشتار، آن را از منظر قرآن کریم بررسی نموده ایم.

بخش اول: کلیاتی در معنای لغوی و اصطلاحی مترف

۱. مترف در لغت:

با مراجعه به لغت در می یابیم که واژه مترف از ریشه «ترف» می باشد. این واژه از لحاظ لغوی و اصطلاحی دارای معانی متعددی می باشد که ابتدا به بیان معانی لغوی این واژه می پردازیم:

الف) ترف در لغت یعنی تعمیم الغذاء، و صبی مترف، و المترف: الموسع علیه عیشه، القلیل فیه همه، و أترفه الله (فراهیدی، ۱۴۲۴ق: ج ۸/ص ۱۱۴). یعنی نعمت دادن به وسیله غذا، و بچه مترف یعنی بچه ای که به او غذا داده می شود. المترف: کسی که در زندگی اش وسعت داده شود در حالی که همش در به دست آوردن آن کم است و خداوند او را متنعم کرده است.

ب) التاء و الرء و الفاء کلمة واحدة، و هی الترفة. یقال رجلٌ مُترفٌ مُنعمٌ، و ترفه أهله إذا نعمة

بالطعام الطيب و الشيء يُخصُّ به (ابن زكريا، ۱۰۰۵ق: ج ۱/ص ۳۴۵). یعنی، رفاه، و گفته شده مترف یعنی «نعمت فراوان داده شده» و دارای نعمت فراوان، و هنگامی که اهلش را به وسیله طعام پاک و چیزی که اختصاص به او دارد نعمت دهد و در رفاه قرار دهد

ج) یقال: أُتْرِفَ فلان فهو مُتْرِفٌ. أُتْرِفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا [المؤمنون: ۳۳]، وَ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ (هود: ۱۱۶)، و قال: ارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ [الأنبياء: ۱۳]، وَ أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ (المؤمنون: ۶۴) و هم الموصوفون بقوله سبحانه: فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ (فجر: ۱۵) (راغب اصفهانی، بی تا: ص ۱۶۶).

۲. مترف در اصطلاح:

«مترفین» اسم مفعول از باب افعال و از کلمه «تُرفه»، به معنی وسعت دادن در نعمت است. وقتی گفته می‌شود: «أُتْرِفَ فلان»، معنایش این است که فلانی نعمتش از حد گذشته است. این واژه و مشتقات آن هشت بار در قرآن مجید آمده است. اصل این واژه در کلام خدای سبحان و اولیای خدا یاد نشده مگر با ملامت و مذمت. در آیات قرآن کریم، مترف کسی است که در لذت‌های مادی غوطه ور باشد، و در نتیجه از امور معنوی رویگردان بوده، و در انجام وظایف الهی غافل است (مصطفوی، ۱۳۶۰ش: ج ۱/ص ۳۶۵). از آنجایی که بسیاری از متنعمان، غرق شهوات و هوسها می‌شوند، واژه «مترفین» در قرآن به معنی کسانی که مست و مغرور به نعمت شده و طغیان کرده‌اند، آمده است که مصداق آن غالباً پادشاهان و جباران و ثروتمندان مستکبر و خود خواه می‌باشند؛ آنهایی که با قیام انبیاء به دوران خودکامگیشان پایان داده می‌شد و منافع نامشروعشان به خطر می‌افتاد و مستضعفان از چنگال آنها رهایی می‌یافتند. به همین دلیل، با انواع حيله‌ها و بهانه‌ها، به تخدیر و تحمیق مردم می‌پرداختند. امروزه نیز، بیشترین فساد دنیا از همین «مترفین» سر چشمه می‌گیرد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش: ج ۲/ص ۳۸). واژه «بטר» نیز با زندگی این قشر ارتباط تنگاتنگی دارد. این واژه به معنای تجاوز از حق، خروج از حالت اعتدال، و درنهایت، خروج از حق و طغیان آمده است (مصطفوی، ۱۳۶۰ش: ج ۱/ص ۲۷۱).

بخش دوم: اوصاف و ویژگیهای طبقه مترف در قرآن:

۱- انکار توحید و معاد:

قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «وَ قَالَ الْمَلَأُ مِنَ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَ اتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَ يَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ» (مؤمنون: ۳۳)؛ «ولی اشرافیان (خودخواه) از قوم او (نوح) که کافر بودند، و دیدار آخرت را تکذیب می‌کردند، و در زندگی دنیا به آنان ناز و نعمت داده بودیم، گفتند: این بشری است مثل شما از آنچه می‌خورید می‌خورد و از آنچه

می نوشید می نوشد! (پس چگونه می تواند پیامبر باشد؟!)

از استدلال آنهاست که گفتند: او مانند سایر مردم است چون مثل انسان می خورد و می نوشد، معلوم می شود که برای انسان غیر از خوردن و نوشیدن که از خواص حیوانات است کمال و فضیلت دیگری سراغ نداشتند. تنها خوشبختی بشر را در این می دانستند که همانند حیوانات در بهره وری از انواع لذات آزاد باشد (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش: ج ۱۵/ص ۴۲). همانگونه که قرآن کریم در وصف این گونه مردم فرموده «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ» (اعراف: ۱۷۹)؛ «آنان همچون چهارپایانند». و نیز فرموده: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ...» (محمد: ۱۲)؛ «کافران از متاع زودگذر دنیا بهره می گیرند و همچون چهارپایان می خورند...».

۲- تقلید کور کورانه از آئین گذشتگان خود:

مترفین جوامع به هنگام خطر افتادن اسباب عیش و نوش و خوشگذرانی خویش، بدون توجه به منطق و براهین و حیانی پیامبران الهی، از سنت های متجسس گذشتگان خود دم می زدند: «وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ» (زخرف: ۲۳)؛ «و این گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبر انذار کننده ای نفرستادیم مگر اینکه ثروتمندان مست و مغرور گفتند: ما پدران خود خود خود را بر آیینی یافتیم و به آثار آنان اقتدا می کنیم». در آیه مورد بحث، این گفتار «إِنَّا وَجَدْنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ...» را از توانگران اهل آبادیها نقل کرده است. به این خاطر که طبع تنعم و ناز پروردگی، انسان را وادار می کند از بار سنگین تحقیق، شانه خالی نموده، دست به دامن تقلید کور کورانه شود (طباطبایی، ۱۳۷۴ ش: ج ۱۸/ص ۱۳۸). همچنین، از گفتار ذکر شده معلوم می شود که گرایش به مادیگری و دنیا طلبی قدرت اندیشه (خرد) را تضعیف، و آدمی را به سمت تقلید کور کورانه سوق می دهد (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۱ ش: ج ۱۷/ص ۴۵). از اینکه در جوامع شرک پیشه، تنها سخن مرفهان ذکر گردیده با آنکه اندیشه شرک مختص آنان نبوده است، می توان استفاده کرد که آنان، نقش اصلی را در تعیین گرایشهای جامعه داشته اند (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۱ ش: ج ۱۷/ص ۴۵). همچنین، از این آیه استفاده می شود که اشرافگرایی در نسل آدمی تأثیر می گذارد و اخلاق و اعتقاد آنان را طوری می سازد که در مقام مخالفت با جریانهای برخاسته از عقل و وحی بر می آیند و هر سخن حقی را که با هواهای نفسانی آنان همسویی نداشته باشد، نمی پذیرند.

۳- ملاک و معیار قرار دادن ثروت و امکانات مادی:

«وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ» (سبأ: ۳۵)؛ «و (آنها که مسرت ناز و نعمت بودند) گفتند اموال و اولاد ما (از همه) بیشتر است (و این نشانه علاقه خدا به ماست) و ما هرگز مجازات

نخواهیم شد!».

۴- ظلم و جرم:

«وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ» (هود: ۱۱۶)؛ و آنان که ستم می‌کردند، از تنعم و کامجویی پیروی کردند و گناهکار بودند (و نابود شدند!)». از جمله «کانوا مجرمین» بر می‌آید که مردمان خوشگذران و پیرو لذات، مردمانی بودند که به جرم و بزهکاری عادت کرده و در انجام آن پافشاری می‌کردند (طبرسی، ۱۳۷۲ش: ج ۵/ص ۳۰۹).

۵- فسق و فجور طبقه مترف:

از خصوصیات دیگر مترفین، فسق، یعنی از حد و حقوق حقه خارج شدن است: «وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا» (اسراء: ۱۶)؛ «و هنگامی که بخواهیم، شهر و دیاری را هلاک کنیم، نخست اوامر خود را برای «مترفین» (و ثروتمندان مست شهوت) آنجا، بیان می‌داریم، سپس هنگامی که به مخالفت برخاستند و استحقاق مجازات یافتند، آنها را به شدت درهم می‌کوبیم».

بخش سوم: رویکرد اشراف و مرفهان بی درد در مقابل رهبران و مصلحان جامعه

مترفین در مواجهه با پیامبران و مصلحان جامعه، انگشت روی حکم و تعلیم خاصی نمی‌گذاشتند، بلکه می‌گفتند ما به تمام آنچه شما برای آن که مبعوث شده اید کافریم. از این رو، شیوه معمول آنان، مخالفت با کلیه اقدامات پیامبران و مصلحان در طول تاریخ حیات بشری بوده است. اکنون نیز با کلیه مظاهر و نماد حق و دینداری مخالفت می‌ورزند. در این باره می‌خوانیم: «وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ» (سبا: ۲۴)؛ «و ما در هیچ شهری هشدار دهنده ای نفرستادیم جز آنکه خوشگذرانان آنها گفتند ما به آنچه شما بدان فرستاده شده اید کافریم». آنان در مخالفت با رهبران، هیچ نکته ای را از نظر دور نمی‌دارند. برخی از اقدامات آنان به شرح ذیل است:

۱. نسبت فساد به رهبران جامعه

اشراف و مرفهان بی درد، در برابر اقدامات موثر و نفوذ روزافزون رهبران و مصلحان، آنان را به انواع صفاتی که خود به آن مبتلا هستند، متهم می‌نمایند. مانند: افساد، گمراهی، قدرت طلبی، دروغ‌گویی، تغییر دین مردم... فرعون و سران قومش درباره موسی (ع) چنین می‌گفتند: «وَ قَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَ لْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفُسَادَ» (غافر: ۲۶)؛ «و فرعون گفت مرا بگذارید موسی را بکشم تا پروردگارش را بخواند من می‌ترسم آیین شما را تغییر دهد یا در این

سرزمین فساد کند». «وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ يَذَرَكَ وَ آلِهَتَكَ» (اعراف: ۱۲۷)؛ «و سران قوم فرعون گفتند آیا موسی و قومش را رها می کنی تا در این سرزمین فساد کنند و موسی تو و خدایانت را رها کند». گاهی نیز آنان را گمراه معرفی می کردند: «قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (اعراف: ۶۰)؛ و سران قوم نوح گفتند واقعا ما تو را در گمراهی آشکاری می بینیم».

۲. نسبت دیوانگی و سفاقت به رهبران و مصلحان

قوم نوح (ع) برای جلوگیری از فعالیت او چنین می گفتند: «إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ» (مومنون: ۲۵)؛ «او نیست جز مردی که [نوعی] دیوانگی به اوست؛ بنابراین نسبت به او تا مدتی منتظر بمانید [که بمیرد یا از دیوانگی رهایی یابد]». قوم هود (ع) نیز چنین می گفتند: «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَ إِنَّا لَنُظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ» (اعراف: ۶۶)؛ «اشراف و سران قومش که کافر بودند گفتند: ما تو را در سبک مغزی و نادانی می بینیم و تو را از دروغگویان می پنداریم!!».

۳. استکبار

روحیه استکباری که قرآن، آن را به عنوان اصلی ترین عامل انحراف بشر معرفی می نماید، از ویژگی های بارز اشراف و مرفهان بی درد در مواجهه با رهبران و مصلحان است. آنان عامل گمراهی دیگران و مانع رشد و آگاهی انسانهای ضعیف هستند. آنان در اجرای سیاست سلطه و استثمار مردم، با ایجاد شک و تردید مانع پیوستن مردم به جریان حق می شوند؛ و از سوی دیگر، سد راه مصلحان و رهبران می شوند: «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ» (اعراف: ۷۵)؛ اشراف و سران قومش که تکبر و سرکشی می ورزیدند به مستضعفانی که ایمان آورده بودند، گفتند: آیا شما یقین دارید که صالح از سوی پروردگارش فرستاده شده؟ گفتند: به طور یقین ما به آیینی که فرستاده شده مؤمنیم».

۴. برتری جویی

مرفهان بی درد سعی می کنند امکانات خود را به رخ دیگران کشیده و آن را وسیله برتری جویی قرار دهند. از طرفی، جمع شدن افراد طماع و چاپلوس در کنار خود را نیز، دلیل بر نفوذ خویش در دلها قرار می دهند. این همان است که قرآن با جمله «أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَ أَعَزُّ نَفَرًا» (کهف: ۳۴)؛ «من مال و ثروتم از تو بیشتر است و از جهت نفرات نیرومندترم» بیان کرده است. در مورد برتری جویی فرعون و اطرافیانش آمده است: «ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَ أَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُبِينٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا عَالِينَ» (مومنون: ۴۶ و ۴۵)؛ «سپس موسی و برادرش هارون را با معجزات و آیات خود و دلیلی روشن

فرستادیم، به سوی فرعون و سران و اشراف قومش، پس تکبر ورزیدند؛ و آنان قومی برتری جو بودند».

۵- افتخار به گذشته

اشراف و مرفهان بی درد- و یا هر کسی که روحیات آنان را داشته باشد- به هنگام به خطر افتادن اسباب کسب درآمدهای نامشروع و کاهش زمینه های خوشگذرانی، شیوه رهبران و مصلحان را زیر سوال می برند و از نکات مثبت و شیوه های رایج حکومت های گذشته سخن می گویند. همچنان که با پیامبران و مصلحان پیشین چنین می کردند. در این مورد می خوانیم: «وَ كَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ» (زخرف: ۲۳): «پیروی کورکورانه و جاهلانه مخصوص اینان نیست] و به همین گونه پیش از تو در هیچ شهری بیم‌دهنده‌ای نفرستادیم، مگر آنکه سران خوشگذران و مست و مغرورش گفتند: ما پدرانمان را بر آیینی یافتیم و ما هم حتماً به آثارشان اقتدا می‌کنیم». در نمونه های دیگر، فرعون در مقابل موسی(ع) می‌گفت: «موسی می‌خواهد شما را از سرزمینتان بیرون کند؛ اینک [درباره او] چه رأی و نظری می‌دهید؟» (اعراف: ۱۱۰). گاهی احساسات مذهبی مردم خود را تحریک نموده، می‌گفت: «من می‌ترسم دین شما را تغییر دهد، یا در این سرزمین فساد و تباهی به بار آورد!» (غافر: ۲۶).

بخش چهارم: ابزارهای تبلیغاتی اشراف و مرفهان بی درد

شیوه معمول پیروان باطل در مواجهه با جریان حق، استفاده از ابزارهایی است که خود چارچوب ذهنی خود را بر اساس همان ها شکل داده اند و نگرش شان به رهبران الهی نیز از همان منظر می باشد. چنان که قرآن کریم در این مورد می‌فرماید: «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ» (اسراء: ۸۴)؛ بگو: هر کس بر پایه خلق و خوی و عادت‌های اکتسابی خود عمل می‌کند».

برخی از ابزارهای تبلیغاتی اشراف گرایان و مرفهان بی درد علیه رهبران و مصلحان برای منفعل ساختن آنان، به شرح زیر است:

۱. تکذیب:

درباره روش قوم نوح (ع) آمده است: «فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَ الَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلِكِ وَ أَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ» (اعراف: ۶۴)؛ «پس او را تکذیب کردند، ما هم او و کسانی که در کشتی همراهش بودند، نجات دادیم و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، غرق نمودیم؛ زیرا آنان گروهی کوردل بودند». «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَ إِنَّا لَنُنْظُرُكَ مِنَ الْكَادِبِينَ» (اعراف: ۶۶)؛ اشراف و سران قومش که کافر بودند گفتند: ما تو را در سبک مغزی و نادانی می‌بینیم و تو را از دروغگویان می‌پنداریم!!».

۲. تهمت:

تهمت یعنی عیبی که شخص متهم نداشته باشد، ولی به او نسبت دهند. آنان انواع عیب ها را به پیامبران و رهبران نسبت می دهند: «قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (اعراف: ۶۰)؛ «اشراف و سران قومش گفتند: مسلماً ما تو را در گمراهی آشکار می بینیم!».

۳. اتهام قدرت طلبی:

مرفهان بی درد در مواجهه با رهبران و مصلحان جامعه، ابتدا مقام معنوی آنان را منکر می شدند و آنان را به جهت بشر بودنشان به سطح خود تنزل می دهند. و با توجه به فعالیت های شبانه روزی رهبران، آنان را افرادی سلطه جو که برای تسلط و حکومت بر مردم کوشش می کنند، معرفی نموده و سخنان آنان را از مبدأ و معاد، و سایر آموزه های دینی، مقدمه ای برای رسیدن به این مقصود نشان می دهند: «فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ» (مومنون: ۳۴)؛ «پس سران و اشراف قومش که کافر بودند، گفتند: این جز بشری مانند شما نیست که می خواهد بر شما برتری جوید».

۴. مجادله:

جدال به معنای استحکام کلام است تا شخص بتواند آن را بدون توجه به حق و حقیقت به کرسی بنشانند (مصطفوی، ج ۲/ص ۶۵). هود(ع) به اشراف قوم خود می گفت: «أَتَجَادُلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانْتَضِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ» (اعراف: ۷۱)؛ «آیا درباره ی نام هایی که خود و پدرانتان (برای بت ها) نامگذاری کرده اید و خداوند (حقانیت) آنها برهانی نفرستاده با من مجادله می کنید پس منتظر باشید که من هم با شما از منتظرانم».

۵. تحقیر:

از آنجا که در نظر مترفین، مقیاس شخصیت افراد تنها به زر و زور است، طرفداران حاکمیت دینی و تعالیم آسمانی را که همان طبقه مستضعف جامعه هستند، افرادی پست و حقیر و ظاهر بین، به شمار می آورند. قرآن کریم در آیات مختلفی به اسلوب استدلال مترفین برای تحقیر پیامبران(ع) و ایمان آوردگان به آنها، اشاره می نماید: «فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَ مَا نَرَاكَ إِلَّا الَّذِي نَحْمَدُ هُمْ أَرَادُوا بَادِيَ الرَّاْيِ وَ مَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَنْظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ» (هود: ۲۷)؛ «اشراف و سران کافر قومش گفتند: ما تو را جز بشری مانند خود نمی بینیم، و کسی را جز فرومایگان که نسنجیده و بدون اندیشه از تو پیروی کرده باشند مشاهده نمی کنیم، و برای شما هیچ برتری و فضیلتی بر خود نمی بینیم، بلکه شما را دروغگو می پنداریم». در آیه دیگری، سیاست هویت زدایی و شخصیت زدایی فرعونیان چنین

به تصویر کشیده است: «فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ» (زخرف: ۵۴)؛ «پس او قومش را سبک مغز شمرد [و آنان را با وسوسه و اغواگری فریفت و خواریشان کرد] در نتیجه از او اطاعت کردند؛ زیرا آنان مردمی فاسق و نافرمان بودند».

۶. تمسخر و استهزا:

یکی از اقدامات اشراف و مرفه‌ان بی‌درد در رویارویی با رهبران و مصلحان، به مسخره گرفتن تعالیم، توصیه‌ها و عملکرد آنهاست. کاری که غالباً باطل‌گرایان - همچون معاصران موسی - به آن متوسل می‌شدند: «وَ يَصْنَعُ الْفُلْكَ وَ كَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ» (هود: ۳۸)؛ «و [نوح] کشتی را می‌ساخت و هرگاه گروهی از [اشراف و سران] قومش بر او عبور می‌کردند، او را به مسخره می‌گرفتند. گفت: اگر شما ما را مسخره می‌کنید، مسلماً ما هم شما را [به هنگام پدید آمدن توفان] همان گونه که ما را مسخره می‌کنید، مسخره خواهیم کرد».

۷. مغالطه:

از آنجا که انسان فطرتاً خواهان حق است و باطل را نمی‌پذیرد، اهل باطل سخن خود را در لفافه‌ای از حق بیان نموده و به آن ظاهر حق می‌دهند تا عامه مردم سخنان آنان را پذیرفته، و بدین وسیله عده‌ای را در کنار خود داشته باشند. قرآن در موارد متعددی به این نوع از استدلال باطل‌گرایان □ که از یک مقدمه حق و دیگری باطل، نتیجه باطلی می‌گیرند - اشاره می‌نماید: «وَ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَ اتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَ يَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ وَ لَئِن أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلُكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ» (مومنون: ۳۳-۳۴)؛ «و از سران و اشراف قومش که کافر بودند و دیدار آخرت را تکذیب می‌کردند، و آنان را در زندگی دنیا از وسایل و ابزار مادی فراوانی برخوردار کرده بودیم، گفتند: این جز بشری مانند شما نیست که از آنچه شما می‌خورید می‌خورد، و از آنچه شما می‌آشامید می‌آشامد. و بی‌تردید اگر بشری مانند خود را اطاعت کنید، یقیناً زیانکارید». در آیه فوق، صغرای قیاس چنین است: «پیروی انسان از فردی که در عقاید و افکار هم سطح او باشد کاری لغو بیهوده است». کبرای باطل قیاس نیز، بدین صورت است: «مشابهت در خوردن و آشامیدن دلیل بر مشابهت جنبه‌های روحی و معنوی است». و نتیجه‌ای که از آن می‌گیرند عبارت پایانی آیه، یعنی: «وَ لَئِن أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلُكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ» می‌باشد.

۸. تهدید:

اشراف متکبر همانند سایر متکبران مغرور، همواره روی زور و قدرت خویش تکیه می‌کنند و به تهدید دیگران - خصوصاً کسانی را که یوغ بردگی آنان را بر نمی‌تابند - می‌پردازند. اشراف قوم شعیب نمونه

بارز این تهدید و نا امنی هستند: «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ» (اعراف: ۸۲)؛ «اشراف و سران قومش که [از پذیرفتن حق] تکبر ورزیدند، گفتند: ای شعیب! مسلماً تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند از شهرمان بیرون می‌کنیم یا اینکه بی‌چون و چرا به آیین ما بازگردید. گفت: آیا هر چند که نفرت و کراهت [از آن آیین] داشته باشیم؟!».

بخش پنجم: کنش‌های اجتماعی اشراف و مرفهان بی درد

۱. افتخار به ثروت:

«وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ» (سبا: ۳۵)؛ و گفتند ما دارایی و فرزندانمان از همه بیشتر است و ما عذاب نخواهیم شد». اشراف و مرفهان بی درد از سویی، مال و ثروت فراوان و نیروی انسانی تحت امر خود را نتیجه‌ی علم و تدبیر، و دور اندیشی خود دانسته، و از سوی دیگر آن را در مواجهه با رهبران آسمانی و مصلحان، دلیلی بر عنایت خداوند، و نشانه مقام و منزلت والا در نزد او می‌دانند و گویند اگر ما مطرود درگاه او بودیم این همه نعمت به ما ارزانی داشته نمی‌شد. و با این استدلال، آبادی دنیای خویش را دلیل روشنی بر آبادی آخرت خود می‌دانند. حضرت نوح(ع) نیز با توجه به پیامدهای زیانبار این نگرش و آثار منفی آن بر افکار و اندیشه مردم، شکوه به درگاه خداوند می‌برد: «وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَئَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ» (یونس: ۸۸)؛ «و موسی گفت پروردگارا تو به فرعون و اشرافش در زندگی دنیا زیور و اموال داده‌ای پروردگارا تا (خلق را) از راه تو گمراه کنند. پروردگارا اموالشان را نابود کن». استدلال قارون، زبان حال همه ثروتمندان عیاش است. در این باره می‌خوانیم: «قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي أَو لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا وَ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ» (قصص: ۸۷)؛ «(قارون) گفت: من اینها را در نتیجه دانش خود یافته‌ام آیا وی ندانست که خدا نسل‌های را پیش از او نابود کرد که از او نیرومند تر و مال اندوز تر ولی مجرمان را نیازی به پرسیده شدن از گناهشان نیست».

۲. ایجاد خوف و فتنه:

آنان همواره، پیروان رهبران دینی را با تهدید و ارعاب و شکنجه مواجه می‌سازند: «فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَىٰ خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِمْ أَنْ يُقْتِلَهُمْ وَ إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ» (یونس: ۸۳)؛ «سرانجام کسی به موسی ایمان نیاورد مگر فرزندان از قوم وی، در حالی که بیم داشتند از آنکه مبدا فرعون و سران آنها ایشان را آزار رسانند و در حقیقت فرعون در آن سرزمین برتری جوی و از اسرافکاران بود».

۳. تصمیم سازی:

آنان همواره آرای خود را به دیگران تحمیل می کنند چنان که اشراف دربار فرعون، نسبت به فرعون چنین می کردند: «وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنَّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ» (قصص: ۲۰)؛ «و از دور افتاده ترین نقطه شهر مردی دوان دوان آمد و گفت ای موسی سران قوم درباره تو مشورت می کنند، تا تو را بکشند پس از شهر خارج شو من جدا از خیر خواهان توام». قرآن در آیه دیگر، به عملکرد اشراف و مرفهان بی درد، در تحمیل آرای خود بر سایرین، چنین اشاره می نماید: «وَأَنْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ» (ص: ۶)؛ «و بزرگانشان روان شدند و گفتند بروید و برخدایان خود ایستادگی نمایید که این امر قطعاً هدف ماست». «قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَابْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ» (شعرا: ۳۶)؛ «گفتند او و برادرش را در بند دار و گردآورندگان را به شهرها بفرست».

۴. گمراه ساختن مردم:

ستمگران و تبهکاران برای تضمین ثبات و دوام قدرت خود چاره ای جز دخل و تصرف در باورهای مردم و تغییر دیدگاه های آنان ندارند، تا بتوانند به دنبال آن، اقتدارشان را تضمین نمایند، چرا که میزان دوام هر سلطه ای به مقدار تاثیر آن در افکار عمومی بستگی دارد. از این رو، مترفین با سوء استفاده از قدرت و ثروت خود سعی می نمایند حقانیت سلطه خود را به مردم بیاوراند. آنان بدین وسیله ضمن شستشوی مغزی مردم، آنان را گمراه ساخته تا از این طریق، زبون و برده خود سازند: «وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ» (یونس: ۸۸)؛ «و موسی گفت: پروردگارا تو به فرعون و اشرافش در زندگی دنیا زیور و اموال داده ای پروردگارا تا خلق را از راه تو گمراه کنند».

۵. عصیان و سرکشی:

اشراف و مرفهان بی درد با توجه به زندگی اشرافی و پرناز و نعمتی که دارند تمایل به عصیان و آزادی بی قید و شرط برای هرگونه کامجویی و بهره گیری از لذائذ حیوانی دارند. پر واضح است که آنان حسابرسی روز قیامت را مانع مهمی در این راه می دانند، به گونه ای که موجب سلب آرامش وجدانشان می شود. از سوی دیگر، فراهم ساختن چنان زندگی ای، بدون استثمار و غصب حقوق دیگران ممکن نیست، علاوه بر آن، لازمه زندگی اشرافی و کامجویی و بهره گیری از همه لذائذ، ارتکاب برخی از گناهان و اصرار بر آنها را به دنبال دارد. از این رو، برای سهولت کار و آرامش وجدان، معاد را انکار می نمایند. قرآن کریم طی آیات متعددی فرایند انکار معاد را توسط مترفین چنین بیان می فرماید: «وَوَكُنَّا نُكَذِّبُ بَاطِلَ آلِهَتِكُمْ إِذْ كُنَّا قَوْمًا فَاسِقِينَ» (سجده: ۲۳)؛ «و ما بودیم از این ناز پروردگان بودند، و بر گناه بزرگ پافشاری می کردند، و می گفتند آیا چون مردیم و خاک و استخوان شدیم واقعا باز زنده می گردیم».

نتیجه گیری

پس از تبیین تفکر، عملکرد و موضع گیری اشراف و مرفهان بی درد در مقابل پیامبران و مصلحان جامعه در می یابیم که هم اکنون نیز جوامع انسانی از این گروه خالی نیست. خوش گذرانی و عیاشی در قشر عظیمی از ملت ها و دولت ها وجود دارد. ثروت های کلان، که چیزی جز دست رنج محرومان و مستضعفان نیست، به وسیله اقلیتی از مردم جامعه، صرف عیاشی و تجملات می شود. این امر، علاوه بر ضررهای فردی که دارد منابع طبیعی را که متعلق به همه مردم جامعه است، در معرض نابودی قرار می دهد؛ و از طرفی شیوع اخلاق رفاه طلبی، توان هر گونه مقابله را از ملت ها سلب می نماید. بیگانگان را برای تصاحب منابع جامعه به طمع می اندازد. و آنان را مطیع قدرت های بزرگ ساخته، جامعه را در سرآشویی سقوط قرار می دهد. هر چند که قدرت های بزرگ جهانی نیز از عاقبت دردناک «اتراف» بی بهره نمی مانند، با چپاول ثروت های محرومان، به عیاشی و عیش و نوش خود وسعت می بخشند. این خود ظلم آشکار است و نتیجه ظلم نیز همان است که قرآن کریم فرموده است: «وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ»؛ «و چه بسیار از شهرهایی که [اهلش] ستمکار بودند، درهم شکستیم، و پس از آنان قومی دیگر پدید آوردیم» (انبیاء: ۱۱).

- به طور اجمال، می توان برخی ساز و کارهای مهار مترفین (مرفهان بی درد) را چنین برشمرد:
۱. توزیع عادلانه سرمایه و جلوگیری از تمرکز و تکاثر ثروت، رفاه زدگی های مالی افراد و مهار سرمایه های کلان
 ۲. تاکید بر عدالت، به عنوان رمز بقا و ضامن ثبات و امنیت جامعه، و عینی کردن آن در امور اقتصادی مردم
 ۳. توجه ویژه به فریضه ایمانی امر به معروف و نهی از منکر
 ۴. جلوگیری از اسراف و تبذیر و توصیه به میانه روی و زندگی مدبرانه اقتصادی
 ۵. تاکید بر اصل کرامت و ارزش والای همه مردم و مخالفت با هر گونه تعدی به این موهبت الهی
 ۶. پند گیری از فرامین قرآن کریم در جلوگیری از رفتارهای امنیت ستیز.

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. ابن زکریا، فارس، (۱۰۰۵ق)، مقایس، بیروت: علمی.
۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۸ه ق)، مفردات الفاظ قرآن، بیروت: علمی.
۴. طباطبائی، محمدحسین، (۱۳۷۴ش)، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه.

۵. طبرسی، ابو علی فضل بن حسن ، (۱۳۷۲ش)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: ناصرخسرو.
۶. فراهیدی، خلیل بن احمد.(۱۴۲۴ق)، العین، بیروت: اعلمی.
۷. مصطفوی، سید حسن.(۱۳۶۰ق)، التحقیق، بیروت.
۸. مکارم شیرازی، ناصر.(۱۳۷۴ش)، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۹. هاشمی رفسنجانی، اکبر.(۱۳۸۱ش)، تفسیر راهنما، قم: بوستان کتاب.